

..... در سال ۳۹۹ قبل از میلاد سقراط به اتهام کفر و فاسد کردن جوانان دستگیر شد. چهره اصلی پشت این اتهامات دمکرات معروف آنتیتوس بود که دشمنی دور و درازی با سقراط داشت. چند سال پیش از این پسر آنتیتوس شاگرد سقراط بود و سقراط او را ترغیب کرده بود که تجارت خانوادگی رنگرزی شان را رها کرده و به «زندگی فلسفی» روی آورد.

اتهامات اقامه شده علیه سقراط به کلی رسوا بودند. اما علیرغم این مجازات تقاضا شده اعدام بود که حقیقتاً بیش از حد افراطی بود. سقراط مانند هر روشنفکری که با تکیه بر اصول سخنان غیر مقبول عموم می زند، چهره‌ی محبوبی نبود. اما آیا پیرمردی ۷۰ ساله تنها به این اتهام مستحق اعدام است؟

سرانجام سقراط در دادگاه پیش روی ۵۰۰ عضو شورای رهبری آتن قرار گرفت. کلیه اعضا به قید قرعه از میان مردان آتن برگزیده شده بودند. دادستان ملتوس بود که در واقع از ایادی آنتیتوس به شمار می رفت. او تراژدی سرای ناموفقی بود با موهای بلند، ریش تنک و بینی نوک تیز که با زبان برنده و گزنده‌اش حریف مناسبی برای سقراط به نظر می آمد.

ملتوس ادعای خود را بر علیه سقراط با تقاضای حکم اعدام به پایان برد. اینک نوبت متهم بود که از خود دفاع کند. در این جا به نظر می رسد که سقراط در مورد جدی بودن دادگاه دچار سوء تفاهم شده و با آن چنان رفتار می کند که گویی در یکی از کلاس های بحث فلسفی شرکت دارد.

برخی اعضای دادگاه از این شیوه برخورد سقراط تفریح کردند ولی برای بسیاری این همه خوشایند نبود. در پایان دادگاه با ۲۸۰ رای موافق در مقابل ۲۲۰ رای مخالف حکم به اعدام سقراط داد. اینک نوبت او بود که تقاضای تخفیف مجازات کند اما او همچنان از جدی گرفتن محاکمه پرهیز داشت و به درستی می دانست که مجازات درخواست شده علیه او مسخره است. در مقابل سقراط پیشنهاد کرد که به جای اعدام شدن به خاطر خدماتی که به شهر کرده است مورد تکریم و بزرگداشت قرار گیرد و بدین منظور در پریتانئوم، تالار مقدسی که در آن قهرمانان شهر به خرج عمومی جایگاهی می یابند، جایی برای او اختصاص دهند. با شنیدن این سخنان همه در دادگاه پیچید. سقراط با مشاهده خشم دادگاه حالت جدی تر به خود گرفت و پیشنهاد کرد که به جای اعدام شدن جریمه نقدی که پرداخت آن در وسع او باشد تعیین گردد. پیشنهاد او میزان مسخره‌ی یک مینا بود که قیمت یک تنگ شراب بود. دوباره همه از دادگاه برخاست. دوستان سقراط التماس می کردند که او جدی باشد. در پاسخ او گفت که به جای اعدام جریمه‌ی سی مینا تعیین گردد. اما اینک صبر دادگاه لبریز شده بود و این بار تقاضای مجازات اعدام با ۳۶۰ رای موافق در مقابل ۱۴۰ رای مخالف ابرام شد.

در این قضیه آنچه از رفتار سقراط دیده می شود بیش از یک لجاج و سرسختی تنهاست. آیا او واقعاً گمان کرده بود که دادگاه قدر او را خواهد شناخت و آزادش خواهد کرد؟ یا اینکه تصمیم گرفته بود بمیرد؟ بعید نیست یک تمنای ولو ناخود آگاه برای شهید شدن در سقراط بود. اگر او به جای اعدام از دادگاه تقاضای تبعید می کرد

قطعاً با آن موافقت می شد و او هم با حمایت دوستان متنفذش می توانست در تبعید به آسودگی زندگی کند.

..... حدود این زندان را هنوز هم در یکصد یاردی جنوب غربی خرابه های آگورا می توان دید که در میانه ی زمین ناهمواری مملو از سنگها و پایه ستون های قدیمی قرار دارد. سلول پستو داری که سقراط در آن زندانی بود درست در سمت راست مدخل زندان قرار دارد و در همین جا بود که سقراط در آخرین روزهای زندگی اش دوستانش را می پذیرفت. در این قطعه زمین کم اهمیت به وسعت ۶ قدم در ۶ قدم بود که صحنه هایی اتفاق افتاد که افلاطون در زیباترین گفتگوهایش روایت کرد و از شاهکارهای ادبیات یونانی و قابل مقایسه با آثار هومر و تراژدی هاست.

در تمام مدت این گفتگوها، قهرمان آن سقراط، همان که هست باقی ماند با همان خصلت انسانی، عاقل و به شدت تحسین برانگیز، درست همان گونه که می توان او را مجسم کرد. در یک صحنه از این گفتگوها دوستش کریتون می گوید که نقشه ای برای فرار او کشیده و به تمامی زندان بان ها رشوه داده است تا مانع فرار او نشوند ولی سقراط نمی پذیرد، از این جهت که چنین اقدامی خلاف تمامی چیزهایی است که به خاطر آن ها تلاش کرده است. سقراط ایمان راسخی به حکومت قانون داشت حتی وقتی که قانون غلط بوده باشد.

..... سرانجام جام حاوی سم شوکران به سقراط داده می شود. سقراط که تا آخر عمر هم دست از داعیه ی نادانی خود برنداشت از مامور اعدام پرسید: « بهترین راه انجام این کار چیست؟» مامور جواب می دهد: «آن را تا آخر بنوش سپس قدری قدم بزن، تا آنکه گامهایت سنگین شوند. سپس دراز بکش و سم بقیه کار را تمام خواهد کرد.» آنگاه سقراط می پرسد: « آیا اجازه دارم جرعه ای از آن را برای خدایان بر خاک بیفشانم؟» و جواب می شنود: « نه چیزی از آن را تلف نکن والا درست اثر نخواهد کرد.» سپس سقراط جام شوکران را یک جرعه سر می کشد. دوستانش دیگر نمی توانند اندوه عمیق خود را پنهان کنند..... سقراط دراز می کشد و به تدریج کرختی از پاهایش بالا و بالاتر می آید. «کریتون، به خاطر داشته باش که من یک خروس به آسکلپیوس بدهکارم». این آخرین جمله سقراط بود..... اینک خر مگس آتن مرده بود.....

برگرفته از کتاب «آشنایی با سقراط»، نوشته پل استراترن.